

## اقتدار سیاسی و اجتماعی

### در رویکرد امامان شیعه علیهم‌السلام؛ موضوعیت یا طریقت؟

اعظم بهرامی / دکتری تاریخ اسلام دانشگاه الزهراء علیها‌السلام / sohabahrami1365@gmail.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۰۳/۰۹ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۰۷/۱۹

#### چکیده

رخداد سقیفه پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نقطه آغازی در شکل‌گیری مناسبات جدید قدرت سیاسی در بستر سنتی جامعه دینی آن دوره بود که علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام، در آن کارزار سیاسی نادیده گرفته شد و پس از آن دیگر ائمه علیهم‌السلام در عرصه قدرت سیاسی و حکومت، به طور مستقیم و به جز حضور امام علی و امام حسن علیه‌السلام در خلافت و امام رضا علیه‌السلام در ولایت عهدی، حضور و ظهور کم‌تری داشته یا اصلاً نداشتند. نوسان ورود و کناره‌گیری ائمه علیهم‌السلام به عرصه قدرت سیاسی، علل متعددی داشت که از جمله آن‌ها، می‌توان به حکمرانی و رفتار خشونت‌آمیز قدرت حاکم، رویکرد ائمه علیهم‌السلام به قدرت سیاسی و حکومت و تبیین آن در موضوعیت و طریقتش اشاره کرد. در این بین عرصه قدرت اجتماعی برایشان باز و گسترده بود. قدرت اجتماعی، بهترین کانالی بود که ائمه علیهم‌السلام می‌توانستند از آن برای تبیین درست اندیشه دینی در نظر و عمل، استفاده کنند. پژوهش حاضر در تلاش است این سؤال را که رویکرد و عملکرد ائمه علیهم‌السلام در دو عرصه قدرت سیاسی و اجتماعی چگونه بوده است و با فرضیه موضوعیت و طریقت داشتن قدرت دیدگاه ائمه علیهم‌السلام بررسی کند. در این زمینه، برای توضیح و تبیین بهتر پژوهش، از نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی و علوم سیاسی از جمله نظریه پارسونز در زمینه قدرت سیاسی و اجتماعی، در قالب واکاوی نظری استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: قدرت سیاسی، قدرت اجتماعی، ائمه علیهم‌السلام، موضوعیت و طریقت.

## مقدمه

قدرت، در تعاریف جامعه‌شناختی، فلسفی، علوم سیاسی و... معانی گوناگونی دارد. بسیاری از نظریه‌پردازان هم‌چون: مارکس، راسل، وبر، پارسونز، گیدنز، هانا آرنست و رابرت دال درباره قدرت بحث کرده‌اند (کلگ، ۱۳۷۹، ص ۱۲) که بر پایه آن مباحث، قدرت را می‌توان توانایی ضبط و مهار یا تأثیرگذاری در دیگران به‌رغم خواست یا میل آنان تعریف کرد. (عضدانلو، ۱۳۸۹، ص ۹۳) واژه قدرت، بیش‌ترین و نزدیک‌ترین پیوند را با عرصه سیاسی نسبت به عرصه‌ها و اشکال دیگر داشته و تعاریف مختلفی از این نوع قدرت ابراز شده است؛ از جمله: می‌توان "قدرت را وجود یک اراده مستولی و چیره دانست که اراده‌های دیگر در طول آن قرار دارد" (بخشایشی، ۱۳۸۵، ص ۷۳) هم‌چنین «توانایی دارنده آن است برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکلی». (داریوش آشوری، ۱۳۷۳، ص ۲۴۷) از دیدگاه دین و بر مبنای متن آن یعنی قرآن، قدرت سیاسی در صورت ایجاد اتحاد و برادری و از همه مهم‌تر اجرا و احقاق عدالت و نیز تأمین استقلال و امنیت جانی و مالی مردم توسط حاکم تعریف می‌شود؛ چنان‌که در یکی از آیات، به یکی از مصادیق قدرت اشاره کرده است: **(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)** (حدید / ۲۵) تأکید این آیه و آیات دیگر در متن و کلیت اندیشه دینی، بر این موضوع است که قدرت سیاسی، زمینه و شروط خاصی دارد که در صورت ایجاب در مسیر و هدف خواست دین باشد؛ چون خروج از این مسیر به سوءاستفاده از خود قدرت و انحراف از هدف درست می‌انجامد.

قدرت اجتماعی به عنوان یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین اشکال و عرصه‌های قدرت، منبعث از نوعی اطمینان جامعه به برخی نهادها و اشخاص تأثیرگذار بر اجتماع است و به نوعی این اعتماد اجتماعی، مخصوصاً به اشخاصی که قدرت سیاسی و ابزار فشار مادی و قهر و غلبه در آن عرصه را ندارند اما از قدرت اجتماعی و نفوذ معنوی خاصی در جامعه برخوردار هستند، خود را نشان می‌دهد. قدرت اجتماعی در مقایسه با قدرت سیاسی، از

قدرت نرم و تأثیرگذار بر خوردار است. از برجسته‌ترین و مؤثرترین مؤلفه‌های قدرت اجتماعی، توانایی جذب معطوف به رضایت و موافقت دیگران است که از این نوع قدرت، با عنوان قدرت نرم نیز یاد شده است؛ چون به‌گونه‌ای در این عرصه از قدرت، توانایی شکل‌دهی به خواست و ترجیحات دیگران را دارد و در واقع دیگران را، بدون قهر، الزام و اجبار به سوی خود جذب می‌کند و این شکل از قدرت به توانایی یک نهاد - که لزوماً همیشه یک دولت نیست - برای نفوذ و تأثیرگذاری بر آنچه دیگران انجام می‌دهند، از طریق تشویق و ایجاد جذابیت، گفته می‌شود. (نای، ۱۳۸۷)

با توجه به توضیح یادشده درباره دو عرصه از قدرت، تالکوت پارسونز جامعه‌شناس، تعریف و تبیینی جامع‌تر و منطبق و نزدیک‌تر به موضوع قدرت در پژوهش حاضر دارد. او قدرت را به توانایی یک طرف بر تحمیل خواست خود به طرف مقابل، آن را به توانایی فراگیر برای اجرای تعهدات الزام‌آور در یک نظام یا سازمان جمعی معرفی می‌کند که با اتکا بر ربط آن‌ها به هدف‌های جمعی مشروعیت می‌یابد. از نظر او، قدرت اساساً از اقتدار ناشی می‌شود؛ یعنی مشروعیت نهادینه‌شده‌ای که اساس قدرت را تشکیل می‌دهد، در قالب نهادینه کردن حقوق رهبران در جلب حمایت اعضای اجتماع تعریف می‌شود. در تعریف پارسونز از قدرت، وجود تعهدات الزام‌آور، مشروعیت را به عنوان مقوم قدرت مطرح می‌کند. طبعاً او کسی را قدرتمند می‌شناسد که توانسته با استفاده از نفوذ خود و تأثیر بر وجدان طرف مقابل و ایجاد انگیزه در او و البته در وضعیت خاص، استفاده از ضمانت اجرایی منفی - یعنی زور - او را به مشروعیت خود متقاعد کند و تحت اقتدار خود قرار دهد. پارسونز اقتدار را سرچشمه قدرت می‌داند؛ یعنی مشروعیت نهادینه‌ای که قدرت بر پایه آن استوار است، در قالب نهادینه کردن حقوق رهبران در دستیابی به حمایت اعضای اجتماع تعریف می‌شود؛ بنابراین، مشروعیت افزون بر ایجاد تعهدات الزام‌آور، به قدرت قوام می‌بخشد، اما تحقق عملی قدرت به بستری مسبوق است که پارسونز آن‌ها را «کانال‌های چهارگانه اعمال قدرت» می‌خواند:

۱. انگیزه: کانال موقعیتی برای ضمانت اجرایی مثبت یا دادن مزایای مثبت به دیگری تا از خواست‌های من پیروی کند.

۲. زور: کانال موقعیتی برای ضمانت اجرایی منفی یا تهدید تحمیل اوضاع نامساعد با فرض مطیع نبودنش در برابر دیگری؛

۳. نفوذ: کانال نیت ضمانت اجرایی مثبت یا عرضه دلایل موجه درباره چرایی اطاعت دیگری؛

۴. وجدان یا تعهدات اخلاقی: کانال نیت برای ضمانت اجرایی منفی یا تهدید به این‌که اطاعت نکردن دیگری از دید اخلاقی یا اعتبارات دیگر، نادرست است. (گیدنز، ۱۳۷۸، ص ۲۲۱-۲۳۶)

از دیدگاه پارسونز، هیچ تلازم معناداری میان برخورداری از قدرت و داشتن ابزار زورگویی یا توانایی گرفتن ضمانت‌های اجرایی از متخطیان در کار نیست، بلکه دست زدن به رفتار زورمندانه، ناگزیر نیست؛ حتی توسل به شیوه‌های قاهرانه برای قدرت‌نمایی، از پوشالین بودن قدرت فرد خبر می‌دهد؛ بنابراین، قدرت ثابت و بنیادین در روند کنش‌های اجتماعی، شاید به دست کسی یا کسانی بیفتد که به‌رغم برخوردار نبودنشان از چنین امکاناتی، در قانع کردن مردم درباره مشروعیت و اقتدار خود، تواناترند و به تعبیر پارسونز، آنان را به اجرای تعهدات الزام‌آور و امی دارند. (گیدنز، همان) چنان‌که ائمه علیهم‌السلام در دو حوزه قدرت سیاسی و اجتماعی غالباً از کانال انگیزه وارد شدند. بنابر توضیحات مذکور، پژوهش حاضر در صدد است به سؤال ذیل پردازد:

رویکرد و عملکرد ائمه علیهم‌السلام نسبت به ملازمه یا تفکیک قدرت سیاسی - اجتماعی چگونه بود؟

گفتنی است که تطبیق وقایع تاریخی با نظریات امروزی، مطلقاً امکان‌پذیر نیست اما می‌تواند به بهتر و دقیق‌تر شدن فهم مسأله کمک کند.

### رویکرد ائمه علیهم‌السلام نسبت به قدرت سیاسی

اجتماع سقیفه پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به شکل‌گیری دوره‌ای از تاریخ اسلام انجامید که به دوره خلفای راشدین مشهور است. پس از این اجتماع، امام علی علیه‌السلام، از عرصه قدرت سیاسی در جایگاه جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، کنار گذاشته شدند. این کناره‌گیری از قدرت به مدت ۲۵ سال به طول انجامید و پس از این مدت، امام با خواست مردم به مدت محدود چهار سال و اندی به عنوان خلیفه چهارم وارد عرصه قدرت سیاسی شدند و پس از ایشان نیز امام حسن علیه‌السلام مدت محدودتری در این میدان حضور داشتند. (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۰، ج ۱، ص ۲۳-۳۳؛ ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۵۶-۶۵۷) اما پس از ماجرای صلح و روی کار آمدن معاویه (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۶۴؛ بلاذری، ۱۹۹۶، ج ۳، ص ۳۸-۴۲؛ الاصفهانی، بی‌تا، ص ۷۶-۸۰) (ذکر این منابع، برای اشاره و ارجاع به چگونگی و توضیح مبسوط واقعه صلح امام حسن علیه‌السلام است) و شکل‌گیری سلطنت بنی‌امیه، ائمه علیهم‌السلام از عرصه قدرت سیاسی به کنار رفتند و این کناره‌گیری تا دوره امام رضا علیه‌السلام ادامه یافت. دوره امام رضا علیه‌السلام نقطه عطفی در باز شدن مجدد عرصه قدرت برای ائمه شیعه بود؛ البته این ورود و پذیرش به اختیار امام نبوده است. (صدوق، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۳۷۸-۳۹۰؛ شیخ مفید، ۱۳۴۶، ج ۲، ص ۳۶۲-۳۶۵) رویکرد امام رضا علیه‌السلام در عرصه سیاسی در طول دو سال ولایت‌عهدی و برقراری پیوند و ملازمه آن با قدرت اجتماعی به شکل قوی، این نقطه عطف را در فاصله و فترتی که ائمه علیهم‌السلام از قدرت و سیاست کنار گذاشته شده بودند، بسیار پررنگ و تأثیرگذار نمود. پس از شهادت امام رضا علیه‌السلام مجدداً ورود به عرصه قدرت سیاسی و حکومت برای ائمه علیهم‌السلام تنگ و ناممکن شد. آنان در تنگنای ایجادشده در مقابل قدرت سیاسی حکومت وقت، غالباً از قدرت اجتماعی بهره بردند و در این عرصه ظهور داشتند. این روش غالباً در بی‌نیازی ائمه علیهم‌السلام در قبال قدرت سیاسی حاکمان وقت که ظاهراً هیچ ابزار و اهرمی علیه حکومت در اختیار آن‌ها نبود، بیش‌تر بروز می‌کرد.

از دلایل نوسان ورود و کناره‌گیری ائمه علیهم‌السلام در عرصه قدرت سیاسی، علاوه بر تأثیر اوضاع سیاسی عصر هر امام - خفقان حکومت هر دوره - باید به دیدگاه خود ائمه علیهم‌السلام نسبت به موضوعیت و طریقت داشتن و دانستن قدرت سیاسی و ملازمه و تفکیک آن با قدرت اجتماعی و حضور در این عرصه و مسئولیت روشن‌گری و تبیین در امر دین نیز توجه داشت؛ امام علی علیه‌السلام این دیدگاه را در دوره خلافت، بیش از هر دوره دیگری و در موقعیت‌های مختلف تبیین کردند، که بارزترین آن را در گفت‌وگوی امام علیه‌السلام با ابن عباس می‌توان دید؛ زمانی که در مسیر بصره و برای سامان دادن به غائله ناکتین و جمل، توقف کرده بودند، کفش پاره خود را وصله می‌زدند، به ابن عباس گفتند «ارزش این کفش بی‌ارزش از نگاه تو، برای من بسی بیش‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از حکومت و قدرت داشتن من بر شماست، مگر آن‌که بتوانم به وسیله این حکومت و قدرت، حقی را زنده کنم و باطلی را نابود نمایم». (سید رضی، ۱۳۸۶، خطبه ۱۰۴) در این دیدگاه امام علیه‌السلام، نسبت میان موضوعیت و طریقت داشتن قدرت و حکومت، تمیز داده می‌شود و قدرت سیاسی و حکومت را ابزاری برای احقاق حق می‌دانند و نه موضوعیت داشتن آن را. اجرای حق در اندیشه و رفتار سیاسی ائمه علیهم‌السلام بر مبنای چارچوب دینی، به هر قیمتی ولو نادرست و با ابزار نامشروع هم‌چون خیانت و فریب ناممکن بود؛ چون هدف، صرفاً قدرت سیاسی نبود بلکه ابزار بود، آن‌هم استفاده درست از این ابزار. بر اساس این دیدگاه هدف، وسیله را توجیه نمی‌کرد و اگر غیر از این بود، دیگر تفاوتی در رویکرد و عملکرد ائمه علیهم‌السلام با خلفای اموی و عباسی نبود و مفاهیمی چون: حق‌مداری، برابری و عدالت در قالب موضوعیت قدرت، بار معنایی واقعی خود را از دست می‌داد و به تبع، ائمه علیهم‌السلام به عنوان مصادیق حقیقی تبیین‌کننده دین شناخته نمی‌شدند؛ چنان‌که امام علی علیه‌السلام همین موضوع را بازگو می‌کنند:

معاویه از من سیاست‌مدارتر نیست، او خیانت‌کار و حيله‌گر است و اگر خیانت و حيله، ناپسند نبود، من زیرک‌ترین افراد بودم. (برای رسیدن به قدرت و هدف، دست به هر اقدامی نمی‌زنم). (سید رضی، خطبه ۲۰۰)

به این ترتیب اگر این ابزار، یعنی قدرت سیاسی و حکومت می‌توانست به درستی اهداف و خواسته‌های ائمه علیهم‌السلام برای سعادت دنیوی و اخروی مردم را تأمین کند، بی‌شک از پذیرش آن روی‌گردان نبودند و چه بسا برای رسیدن به آن تلاش نیز می‌کردند؛ البته با در نظر گرفتن استقبال و حمایت مردم از تشکیل حکومت توسط امام و مهیا شدن شرایط پذیرش عمومی از حکومت ایشان؛ در غیر این صورت وقتی موقعیت حضور امام به دلیل عدم استقبال عموم و دیگر عوامل در عرصه سیاسی مهیا نمی‌گردید و چه بسا سلب می‌شد، مسئولیت تبیین و روشن‌گری در عرصه اجتماعی و دینی از ایشان گرفته نمی‌شد و هم‌چنان وجود داشت؛ چنان‌که در رویکرد و عملکرد دیگر ائمه علیهم‌السلام از جمله امام حسن علیه‌السلام نیز چنین موضوعی اهمیت داشته، به طوری‌که ایشان برای حفظ قدرت سیاسی، متوسل به هر رفتار سیاسی خشونت‌آمیزی نشدند و بنابر مصلحتی بالاتر و البته در نظر گرفتن اوضاع و اقتضائات زمانی، صلح را پذیرفتند. (ابن‌اثیر، ۱۹۸۹، ج ۴، ص ۴۳۵؛ شریف قرشی، ۱۳۹۳ق، ج ۲، ص ۱۱۹-۱۴۰) در این نوع عملکرد امام علیه‌السلام، طریقت‌انگاشتن حکومت و قدرت سیاسی، مشهود است زیرا در زمانی که دیگر، احقاق و اجرای اهداف از طریق حکومت میسر نبود و چه بسا اصرار بر تداوم و حفظ قدرت و حاکمیت سیاسی از سوی امام، به تبعات منفی هم‌چون افتراق و فروپاشی انسجام اجتماع دینی و شیوع فتنه‌ها می‌انجامید، در این صورت دیگر، منطقاً دلیلی بر حضور مصرانه در این عرصه نبود.

در بخشی از نامه امام علی علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام نیز این موضوع را در بیانی کلی‌تر می‌توان دید؛ نکته‌ای که در آن به نوعی به چگونگی اهداف و نحوه رسیدن به آنها را به پسرشان متذکر شده‌اند و نشان‌دهنده تأکید بر اصول و ارزش‌های درست و موضوعیت قرار دادن آنها در رأس اندیشه این بزرگواران و گردانندگان اصلی اندیشه دینی از پدر تا پسر بود؛ چنان‌که می‌فرمایند:

به یقین بدان که تو به آرزوهای نخواستی رسیدی و تا زمان مرگ بیش‌تر زندگی نخواستی کردی، پس در به دست آوردن دنیا آرام باش؛ نفس خود را از

هرگونه پلیدی بازدار، هرچند تو را به آرزوها و اهدافت برساند؛ زیرا نمی‌توانی به اندازه آبرویی که از دست می‌دهی، بهایی به دست آوری. (سید رضی، نامه ۳۱)

در همین بخش از نامه، توصیه و درخواست امام علی علیه السلام مبنی بر طریق دانستن کلیت دنیا و بهره‌برداری درست از آن برای اهداف درست است و نه هدف دانستن خود دنیا با تمام متعلقاتش، هم‌چون قدرت در بستر دنیا. از این رو، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام همین اندیشه و رویکرد را نیز داشتند؛ چنان‌که امام حسین علیه السلام نیز در نامه خود به برادرشان محمد حنفیه، چنین دیدگاهی را بازگو کردند و هدف خود را اصلاح کلیت دین دانستند و نه صرفاً موضوعیت و هدف دانستن قدرت سیاسی. (ابن‌اعثم کوفی، ۱۹۹۱، ج ۵، ص ۲۱-۲۲) چنان‌که امام علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، با وجود تلاش برای احقاق جانشینی خود، در نهایت برای حفظ چارچوب کلی دین و عدم فروپاشی آن بر سر قدرت، بیعت با خلیفه اول را پذیرفتند و در تعبیری اشاره کردند که این میوه هنوز نارس بوده و وقت چیدن آن فرا نرسیده است. (سید رضی، خطبه ۵) ایشان می‌فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به عهده متعهد کرد و فرمود: «یا علی تو همانند کعبه هستی که مردم باید نزد تو آیند و نه تو نزد آن‌ها بروی. اگر مردم به درستی و بدون نزاع رهبری تو را پذیرفتند، در امر حکومت اقدام کن و اگر درباره تو دچار اختلاف شدند، آنان را به خواست خود واگذار!» (ابن‌اثیر، ۱۹۸۹، ج ۳، ص ۶۰۹)

پس از خلافت امام حسن علیه السلام و واگذاری قدرت به معاویه و در ادامه پس از واقعه عاشورا، امکان ورود ائمه علیهم السلام به عرصه قدرت سیاسی بسیار محدود و ناممکن شد و این محدودیت تا دوره امامت امام رضا علیه السلام ادامه داشت، در دوره امامت ایشان، با مطرح شدن ولایت‌عهدی توسط مأمون و به نوعی پذیرش اجباری این منصب از طرف امام، (صدوق، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۳۷۸-۳۹۰؛ شیخ مفید، ۱۳۴۶، ج ۲، ص ۳۶۲-۳۶۵) امام پس از مدت‌ها، وارد عرصه قدرت شدند. در عملکرد محدود امام در این عرصه با توجه به شروطی که خودشان



برای پذیرش ولایت عهدی قرار داده بودند، باز هم قدرت سیاسی را از دیدگاه متن دین و ائمه (ع) قبل هم چون امام علی (ع)، می توان دید. البته گفتنی است که طریقت دانستن و عدم ملازمه مطلق قدرت سیاسی با قدرت اجتماعی برای ائمه (ع)، به معنای بی اعتنایی آن ها به این عرصه نبود؛ چون در آن بازه زمانی، قدرت سیاسی و حکومت یکی از راه های استقرار و اجرای اهداف به شمار می رفت؛ چنان که وقتی موقعیت ورود ائمه (ع) به این عرصه مهیا می بود، اعراضی از آن موقعیت نداشته و سعی در بهره برداری درست از آن داشتند؛ چنان که امام حسین (ع) به درخواست و نامه مردم کوفه، پاسخ مثبت دادند و بدان سو حرکت کردند (طبری، ۱۹۶۷، ج ۵، ص ۳۴۷-۳۵۶؛ ابن سعد، ۱۹۹۳، خامسه ۱، ص ۴۴۸-۴۵۰؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۴، ص ۲۱-۲۳) و یا امام علی (ع) پس از ۲۵ سال دوری از عرصه قدرت، با اجتماع همگانی مردم و اصرار بزرگان و مردم برای خلافت، در ضمن این بیان که «اگر خداوند از دانشمندان هر قوم پیمان نگرفته بود که در برابر سیری ستمگران و گرسنگی ستم دیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها و از آن صرف نظر می کردم» (سید رضی، خطبه ۳)، ورود به قدرت را پذیرفتند و یا امام حسن (ع) در تعریفی که از سیاست دارند، بی اعتنایی در مقابل نحوه عملکرد حکام در قدرت سیاسی را بازگو می کنند:

سیاست، عبارت است از رعایت حقوق خدا، حقوق زندگان و حقوق مردگان؛ اما حقوق خدا عبارت است از: انجام دادن آن چه امر فرموده و دوری از آن چه نهی فرموده و اما حقوق زندگان، عبارت است از: انجام دادن وظایف خویش در قبال برادران دینی، درنگ نکردن در خدمت به همکیشان و اخلاص نسبت به ولی امر، مادامی که او نسبت به مردم اخلاص دارد و هرگاه از راه راست منحرف شد، در برابر او باید فریاد خود را بلند کنی... (دشتی، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۳۵۹-۳۶۰)

در عین حال که برای رسیدن به عرصه قدرت سیاسی و تداوم آن و یا حتی حفظ آن به منظور موضوعیت قدرت برای قدرت نیز از کانال زور و خشونت وارد نشدند.

بنابراین حکومت و قدرت سیاسی در چارچوب دین و اندیشه ائمه علیهم‌السلام ابزار و البته امانت و عهدی برای اجرای حق و عدالت بود، نه ملکی شخصی و یا ابزاری برای کسب منافع فردی یا گروهی. از این رو، امام علی علیه‌السلام پس از پذیرش حکومت فرمودند:

پروندگان! تو می‌دانی آنچه را ما انجام دادیم، نه برای این‌که از متاع پست دنیا چیزی آماده سازیم، بلکه به خاطر این بود که نشانه‌های از بین رفته دینت را بازگردانیم و صلح و مسالمت را در شهرهای آشکار سازیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات در ایمنی و آسایش قرار بگیرند و قوانینی که به دست فراموشی سپرده شده، بار دیگر اجرا شوند. (سید رضی، خطبه ۳)

و همین اندیشه و رویکرد را نیز به کارگزاران خویش منتقل می‌کنند و از آنان انتظار چنین رویکرد و عملکردی را دارند، چنان‌که در یکی از نامه‌هایشان به اشعث بن قیس می‌نویسند:

مبادا تصور کنی حکومتی که به تو سپرده شده، شکار و طعمه‌ای است که به چنگ آورده‌ای؛ بلکه آن امانتی است که برگردنت نهاده شده و مافوق خودت از تو، رعایت‌نگهبانی و حفظ حقوق مردم را می‌طلبد. مواظب باش که به استبداد و دلخواه خویش در میان مردم رفتار نکنی (سید رضی، نامه ۵؛ ابن‌اثم، ج ۲، ص ۵۰۲-۵۰۳؛ ابن‌قتیبه دینوری، الامه و السیاسه، ج ۱، ص ۹۱)

روایات مختلف نیز وقتی از ائمه علیهم‌السلام با عناوین اوصیای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، استوانه‌های حق، نشانه‌های دین و رهبران شایسته یاد و مردم را به شناخت، حمایت و پیروی از آنان سفارش و توصیه کرده‌اند، شایستگی زمام‌داری سیاسی ائمه علیهم‌السلام را نمایان می‌سازند. از این رو، امامان شیعه بر مبنای روایات و اصل وصایت، مخصوصاً در دیدگاه شیعیان‌شان شناخته می‌شدند؛ هم‌چنین به لحاظ علمی و فضایل اخلاقی نیز شرط و اعتبار لازم برای مقبولیت عامه و جایگاه زمام‌داری حکومت را داشتند. از این ابعاد، جایگاه ائمه علیهم‌السلام در جامعه مطرح و مورد توجه واقع می‌شد و یا این‌که از این موقعیت در مصداق بیرونی اقدامی علیه خلافت وقت - امویان و عباسیان - دیده نمی‌شد، اما وجود این جایگاه، به نوعی زیر سؤال بردن خلفا و مشروعیت حکومت آنان بود.

نکته قابل تأمل و توجه در واکاوی سیره و رفتار سیاسی پیامبر<sup>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</sup> و ائمه<sup>علیهم‌السلام</sup>، این حقیقت است که آنان هرگز برای احقاق و اجرای حق یا هدایت جامعه، دست به زور و سلطه نگشودند و هیچ‌گاه خواسته‌های خود را در این مسیر بر عموم تحمیل نکردند. ائمه<sup>علیهم‌السلام</sup> وظیفه خود را به عنوان حقوق زمام‌دار و راهبر در قبال مردم، تبیین حق، قوانین و حدود الهی و روشن‌گری و رفع ابهام از این موضوعات می‌دانستند و در این صورت اگر عموم به‌طور آزادانه این اندیشه و خواست آنان را می‌پذیرفتند و به زمام‌داری‌شان تن می‌دادند، به تبع حق در عرصه قدرت سیاسی توسط مصادیق آن یعنی ائمه<sup>علیهم‌السلام</sup> احقاق می‌شد؛ اما اگر عموم به هر دلیلی و شرایطی تمایل و استقبال یا تلاشی در این مسیر از خود بروز نمی‌دادند، بی‌شک هرگز توسط ائمه<sup>علیهم‌السلام</sup> مجبور و ملزم به پذیرش نمی‌شدند؛ چون به‌رحال رضایت عمومی و حمایت آنان از حکومت و حضور امام در عرصه قدرت سیاسی مطرح بود؛ زیرا در چارچوب و کلیت دین، اعلام رضایت و حمایت عموم از حاکم در قدرت، از عناصر مهم در تشکیل حکومت اسلامی محسوب می‌شود. در نظام اعتقادی شیعه، حق حاکمیت و زمام‌داری سیاسی به پیامبر<sup>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</sup> و ائمه<sup>علیهم‌السلام</sup> - در زمان حضور و حیات - تعلق دارد و عموم نیز نباید حکومت و حاکمیت غیر از ایشان را بپذیرند؛ اما همان‌گونه که می‌دانیم، به دلیل عدم حمایت و پذیرش و رویکرد عمومی و نیز پذیرش سلطه و حکومت دیگر حاکمان توسط عموم، حق زمام‌داری و راهبری فقط در دوره‌ای کوتاه برای ائمه<sup>علیهم‌السلام</sup> محقق شد و پس از آن، در عرصه قدرت سیاسی، ورود و حضوری نداشتند؛ چون آن عنصر تأثیرگذار، یعنی حمایت و استقبال عموم وجود نداشت و رقم نخورد. (ملک‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۵۲) این‌جا می‌توان با این بخش از نظر پارسونز همراه شد که سرچشمه قدرت از اقتدار است؛ یعنی مشروعیت نهاده‌ای که قدرت بر پایه آن استوار است، در قالب نهاده‌ای کردن حقوق رهبران در دست‌یابی به حمایت اعضای اجتماع تعریف می‌شود. این مشروعیت نهاده‌ای شده در مکتب تشیع، با جلب حمایت و نظر عموم قوام می‌یابد. امام علی<sup>علیه‌السلام</sup> در تأکید بر این موضوع می‌فرماید:

ای مردم، این امر (حکومت)، امر شماست. هیچ کس جز آن که شما او را امیر خود می‌کنید، حق حکومت بر شما را ندارد. ما دیروز هنگامی از شما جدا شدیم که من، پذیرش ولایت شما را ناخوشایند داشتم؛ ولی شما نپذیرفتید و جز به این که من تشکیل حکومت دهم، رضایت ندادید. آگاه باشید که من کسی جز کلیددار شما نیستم و نمی‌توانم حتی یک درهم به ناروا از بیت‌المال بگیرم. (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۳، ص ۱۹۳-۱۹۴)

### رویکرد ائمه علیهم‌السلام نسبت به عرصه قدرت اجتماعی

قدرت اجتماعی را می‌توان منبعث از اعتماد جامعه به برخی نهادها و اشخاص تأثیرگذار بر اجتماع دانست و به نوعی این اطمینان اجتماعی، مخصوصاً به اشخاصی که قدرت سیاسی و ابزار فشار مادی در آن عرصه را ندارند اما از نفوذ معنوی خاصی در جامعه برخوردار هستند، خود را نشان می‌دهد. در مقایسه با قدرت سیاسی، قدرت اجتماعی از قدرت نرم و تأثیرگذار برخوردار است. از برجسته‌ترین و مؤثرترین مؤلفه‌های قدرت اجتماعی، توانایی جذب معطوف به رضایت و موافقت دیگران است که از این نوع قدرت، با عنوان قدرت نرم نیز یاد شده؛ چون به‌گونه‌ای قدرت توانایی شکل‌دهی به خواست و ترجیحات دیگران را دارد و در واقع بدون قهر، الزام و اجبار دیگران را به سوی خود جذب می‌کند. این شکل از قدرت به توانایی یک نهاد - که لزوماً همیشه یک دولت نیست - برای نفوذ و تأثیرگذاری بر آن چه دیگران انجام می‌دهند، از طریق تشویق و ایجاد جذابیت، گفته می‌شود. (نای، همان) این عرصه از قدرت، از سویی بیش‌ترین مطابقت را با کانال نفوذ - کانال نیت ضمانت اجرایی مثبت یا عرضه دلایل موجه درباره چرایی اطاعت دیگری - در نظریه پارسونز، و از سوی دیگر، کم‌ترین مناسبات را با کانال زور - کانال موقعیتی برای ضمانت اجرایی منفی یا تهدید تحمیل اوضاع نامساعد با فرض مطیع نبودنش در برابر دیگری - دارد؛ چنان‌که نفوذ فکری و معنوی ائمه علیهم‌السلام مخصوصاً از کانال انگیزه و در مسیر تربیت نخبگان و شاگردان زبده و حضور شایسته در میان مردم، خلأ حضورشان در عرصه سیاسی را می‌پوشاند. در این جهت، رفتار و ارتباط شیعیان با ائمه علیهم‌السلام، غالباً بر باور و نگرش دینی

و اجتماعی نسبت به جایگاه و موقعیت اجتماعی ائمه علیهم‌السلام و بیش‌تر بر پایه اکرام مبتنی بود، چنان‌که امام سجاد علیه‌السلام با وجود اختناق شدید و نظارت و سلطه قدرت حاکم بر ایشان، همیشه سعی داشتند حضور گرم و پررنگ در مسجد و در میان مردم و شرکت در مباحث و اندرز دادن به مردم را حفظ کنند، به طوری‌که عبدالله محض گوید: «مادرم فاطمه همواره مرا به حضور در جلسات دایمی امام سجاد علیه‌السلام تشویق می‌کرد و در هر جلسه‌ای که می‌رفتم، بر خداترسی و علمم افزوده می‌شد». (شریف قرشی، باقر، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۰۳) هم‌چنین از دیگر مصادیق قدرت اجتماعی آن امام، همراهی گسترده و چشم‌گیر عالمان و مردم هنگام عزیمت ایشان به مراسم حج بود (همان) که این همراهی، خود نشان از نفوذ محبوبیت و اقتدار اجتماعی در لایه‌های مختلف اجتماع بود.

دامنه قدرت اجتماعی ائمه علیهم‌السلام - چه در دوران حضورشان در عرصه سیاسی و چه خارج از این عرصه - به مراتب جریان داشت؛ در صورتی‌که در رویکرد و عملکرد ائمه علیهم‌السلام، نه ملازمه‌ای مطلق میان این دو عرصه از قدرت بود و نه تفکیک مطلق. حکومت نیز از موضع قدرت و حاکمیت، همیشه سعی در محدودیت قدرت اجتماعی ائمه علیهم‌السلام داشت؛ چنان‌که ائمه علیهم‌السلام را از حضور در میان مردم و شاگردانشان نیز محدود و منع می‌کردند، که بیش‌ترین این محدودیت‌ها پس از واقعه عاشورا، در دوران امامت امام سجاد و امام باقر علیه‌السلام و هم‌چنین دوران امامان عسکری علیهم‌السلام اعمال شد؛ چون محبوبیت برآمده از قدرت اجتماعی، تهدیدی برای مشروعیت خلافت وقت، محسوب می‌شد و این‌گونه تهدید، نیازی به ابزار قدرت سیاسی و قهر و غلبه آن نداشت؛ چون چنین ابزاری در اختیار ائمه علیهم‌السلام نبود و از بطن قدرت اجتماعی بیرون می‌آمد. همین موقعیت و محبوبیت ائمه علیهم‌السلام، به نوعی نفی حاکمیت خلفا بود و اگر موقعیت مناسب اقدام عملی برای پیروان ائمه علیهم‌السلام پیش می‌آمد، عرصه قدرت بر خلفا تنگ می‌شد؛ چنان‌که جنبش‌های مختلف علویان در نقاط گوناگون قلمرو خلافت اموی و عباسی بازگوکننده این موضوع بوده است و این موضوع برای خلفا و اطرافیان، انکارپذیر نبود؛ برای مثال، می‌توان به نامه «بریحه» در دوره خلافت متوکل اشاره کرد که در نامه‌ای به او متذکر می‌شود: «اگر به مکه و مدینه احتیاج داری، باید علی بن محمد - امام هادی - از این شهر بیرون برود؛ زیرا دل بیش‌تر مردم

حرمین رام و تسلیم آن حضرت شده است». (مسعودی، ۱۳۴۳، ص ۴۳۵) هم‌چنین در مورد انگیزه انتقال امام هادی علیه السلام به سامرا توسط متوکل، یزداد پزشک دربار در مکاتبه خود با اسماعیل بن احمد کاتب این‌گونه گفته است که بر اساس آن‌چه شنیده‌ام، انگیزه خلیفه از احضار علی بن محمد به سامرا این بوده است که مبدا مردم، به‌ویژه افراد مشهور، به او تمایل یابند و حکومت از دست بنی‌عباس خارج شود. (مجلسی، ج ۵۰، ص ۱۶۱) حتی وقتی مأمور حکومت برای انتقال امام به مدینه آمده بود، با واکنش و اظهار ناخشنودی مردم مواجه شد. (سبط ابن جوزی، ۱۹۶۴، ص ۳۶)

بنابراین ائمه علیهم السلام از کانال انگیزه، بیش‌ترین بهره را در جهت تقویت قدرت اجتماعی در خلأ قدرت سیاسی بردند که البته اقتضای شرایط نیز همین رویکرد و عملکرد را می‌طلبید؛ چون امام شیعه به عنوان رأس هرم مکتب تشیع که از سوی قدرت حاکمیت نیز محدود بود، اگر منفعلانه عمل می‌کرد، دیگر به سختی می‌توانست جایگاه خود را در جامعه باز یابد؛ از این رو، با این‌که در میدان قدرت سیاسی حضور نداشت، به این عرصه نیز بی‌اعتنا نبود؛ چنان‌که امام سجاد علیه السلام در آن فضای سخت و محدود سیاسی، در قالب دعاها - مشهور به صحیفه سجادیه - بسیار هوشمندانه، اندیشه مکتب خویش و حقانیت آن را در برابر سلطه حکومت، با تکیه و تکرار صلوات و قرار گرفتن آل‌محمد در کنار نام پیامبر صلی الله علیه و آله، به عنوان یک شعار سیاسی مهم در بینش و جهان‌بینی شیعه حفظ می‌کردند. نیز حضور امام علیه السلام در نماز جمعه در زمانه حکومت جور، شاید در ظاهر نشانه هم‌راهی و تأیید ایشان نسبت به حکومت باشد، اما در اصل این حضور نشانه مشروعیت‌بخشی و تأیید حکومت وقت نبوده، چون علاوه بر موضوع اجبار حضور برای دور ماندن از برچسب تفرقه‌افکنی، این حضور، خود کمکی در مسیر عدم‌انزوای امام شیعه در اجتماع‌های مختلف عبادی از جمله نماز جمعه در فضای تنگنای سیاسی بود. این روند آرام و به‌دور از خشونت و نیز عدم حضور مستقیم در عرصه سیاسی ادامه یافت و در دوره امام کاظم علیه السلام برای چار‌چوب‌بخشی بیش‌تر و بهتر به نظام اعتقادی و سیاسی شیعه و در مسیر حفظ قدرت اجتماعی مخصوصاً در میان شیعیان، نهادی با عنوان وکالت که پایه‌هایش پیش از این گذاشته شده بود، قوت و قدرت بیش‌تری گرفت. هم‌چنین باید افزود، روند تدریجی

این نوع حضور همراه با چارچوب و سازمان‌دهی اندیشه شیعه در قالب مکتب و با تشکیلات سازمان‌دهی شده هم‌چون نهاد وکالت، تداوم و شکل‌گرفت؛ این یعنی تقویت قالب‌های تشکیلات اجتماعی شیعه در عرصه اجتماع و توسعه و تعمیق تدریجی نفوذ ائمه علیهم‌السلام بر این تشکیلات به عنوان جغرافیای اندیشه و عمل مردم در نقاط مختلف جهان اسلام، در موقعیتی بود که ائمه علیهم‌السلام هیچ ابزاری برای اعمال قدرت و حاکمیت در عرصه سیاسی در اختیار نداشتند. (فرهمندپور، ۱۳۸۷، ش ۱۵) رهبری و سازمان‌دهی این تشکیلات، هم‌چون نهاد وکالت توسط ائمه علیهم‌السلام، قدم بسیار مهمی در عرصه قدرت اجتماعی به‌شمار می‌رفت و هم‌چنین نقشی اساسی در تثبیت موقعیت سیاسی و فرهنگی شیعه ایفا می‌کرد. (جعفریان، ۱۳۸۰، ص ۵۱۳) چون از یک سو، حضور ائمه علیهم‌السلام را در اجتماع و به‌ویژه در میان هواداران مکتب خود به همراه داشت و این در جهت مخالف خواست قدرت حاکم چه در دوره اموی و چه عباسی بود. از سوی دیگر، ائمه علیهم‌السلام با حضور و مدیریت این عرصه از قدرت، خلأ عدم حضور در عرصه قدرت سیاسی، به شکل و محتوایی دیگر، جبران می‌شد.

گزارش‌های تاریخی و روایات متعدد در مورد مصادیق نفوذ و محبوبیت اجتماعی ائمه علیهم‌السلام در زمانه خود نیز شاهد این مدعا است؛ برای مثال، یکی از انواع حضور تأثیرگذار اجتماعی، نماز باران ائمه علیهم‌السلام در زمان خشک‌سالی بوده که محتوا و لحن دعای امامان، خود نشان از این قدرت اجتماعی داشته است. یک نمونه از این مصادیق دعای امام سجاد علیه‌السلام است که ایشان در نماز باران این‌گونه دعا کردند:

پروردگارا! اگر علی‌بن‌حسین را دوست داری، بر آن‌ها باران بباران!  
پروردگارا تو را به دوستی خودم قسم می‌دهم باران خود را بر آن‌ها فرود آر! (طبرسی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۱۵۰)

هم‌چنین داستان هشام‌بن‌عبدالملک و حضور امام سجاد علیه‌السلام در مسجدالحرام و احترام مردم به ایشان برای بوسیدن حجرالاسود، از دیگر جلوه‌های قدرت اجتماعی ائمه علیهم‌السلام در عرصه اجتماع در خلأ قدرت سیاسی بود.

## نتیجه

قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی، دو عرصه مهم از قدرت هستند که ملازمه و تفکیک این دو عرصه از یک‌دیگر و پیامدهایش، بسته به کنش‌گر سیاسی و مواجهه او با این میادین قدرت است. پژوهش حاضر با بررسی این دو حوزه از قدرت در بستر فکری شیعه و ائمه، در صدد پاسخ‌گویی به این مسأله بود که امامان چه رویکرد و عملکردی در مواجهه با این دو عرصه از قدرت و موضوعیت و طریقت آن داشتند. بر مبنای واکاوی نظری قدرت از دیدگاه‌های علوم سیاسی و اجتماعی از جمله دیدگاه پارسونز در این مسأله، ابتدا جایگاه قدرت سیاسی از دیدگاه ائمه علیهم‌السلام تبیین شد که این جایگاه موضوعیت مطلق برایشان نداشته، بلکه طریقت داشته و راهی محسوب می‌شده برای اجرا و احقاق حق در جامعه دینی؛ زیرا همه ائمه علیهم‌السلام، امکان حضور در میدان سیاسی را نداشتند؛ از این رو، فرصت حضور در میدان قدرت اجتماعی را برای تبیین و روشن‌گری دین و مؤلفه‌های آن در خلأ قدرت سیاسی، از دست ندادند و چه بسا بهره زیادی نیز از این عرصه بردند؛ و با این‌که در نظام اعتقادی شیعه، ائمه علیهم‌السلام به عنوان زمام‌داران اصلی جامعه دینی محسوب می‌شدند و از مشروعیت نهادینه‌شده برای این مسؤلیت برخوردار بودند، چون در واقعیت امکان چنین فرصتی ایجاد نشد و ائمه علیهم‌السلام نیز قائل به موضوعیت مطلق قدرت سیاسی نبودند، حاضر به ورود و تداوم حضور در این عرصه از راه نادرست و کانال زور و خشونت نشدند و به جای آن با استفاده از کانال نفوذ و انگیزه، حضور و تأثیر خود را در قدرت اجتماعی حفظ کردند و گذاشتند که این رویکرد، نشان از عدم ملازمه مطلق و نیز تفکیک مطلق میان دو عرصه از قدرت برای ائمه علیهم‌السلام باشد. حضور در هر کدام از این عرصه، بسته به مواجهه با آن به عنوان یک ابزار برای احقاق و اجرای حق در جامعه دینی محسوب می‌شد. این رویکرد، بی‌اعتنایی و عدم مسؤلیت‌پذیری به حضور در این دو عرصه را نیز نفی می‌کرد، چنان‌که این رویکرد در عملکرد ائمه علیهم‌السلام نیز مشهود بود.



## فهرست منابع

۱. آشوری، دانش‌نامه سیاسی، تهران: مروارید، ۱۳۷۳.
۲. ابن اثیر، عزالدین، اسد الغابه، ج ۳ و ۴، بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۹.
۳. \_\_\_\_\_، الکامل، ج ۳، بیروت: دارصار، ۱۹۶۵.
۴. ابن اعثم کوفی، احمد، الفتوح، ج ۲ و ۴، بیروت: دارالاضواء، ۱۹۹۱.
۵. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، خامسه ۱، بیروت: مکتبه الصدیق، ۱۹۹۳.
۶. ابن قتیبه دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، الامامه و السياسه، بیروت: دارالضواء، ۱۹۹۰.
۷. ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ج ۲، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا.
۸. استوارت کگل، چارچوب‌های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، مقدمه محمدرضا تاجیک، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.
۹. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا.
۱۰. بخشایشی اردستانی، احمد، اصول علم سیاست، تهران: آوای نور، ۱۳۸۵.
۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱ و ۳، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۶.
۱۲. دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام حسن علیه‌السلام، ج ۵، قم: محدث، ۱۳۸۲.
۱۳. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم: انصاریان، ۱۳۸۰.
۱۴. سبط ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی، تذکره الخواص، نجف: مکتبه الحیدریه، ۱۹۶۴ م.
۱۵. سید رضی، ابوالحسن محمد بن حسن، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: سبط النبوی، ۱۳۸۶.
۱۶. شریف قرشی، باقر، تحلیلی از زندگانی امام سجاد، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
۱۷. شریف قرشی، باقر، حیات الامام الحسن بن علی، ج ۲، قم: دارالکتاب العلمیه، ۱۳۹۳.
۱۸. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی، ۱۳۴۶.
۱۹. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ترجمه محمدتقی اصفهانی، تهران: علمیه اسلامی، ۱۳۶۴.

۲۰. طبرسی، احمدبن علی، **الاحتجاج**، ج ۲، تحقیق ابراهیم البهادری، تهران: دارالاسوه للطباعه و النشر، ۱۴۱۶ق.
۲۱. طبری، محمدبن جریر، **تاریخ الرسل و الملوک**، ج ۵، بیروت: دارالتراث، ۱۹۶۷.
۲۲. عضدانلو، حمید، **سیاست و بنیان فلسفی اندیشه سیاسی**، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.
۲۳. فرهمندپور، فهیمه. «باور عمومی شیعیان به اصل امامت و نقش آن در توسعه اقتدار اجتماعی ائمه»، **اندیشه نوین اسلامی**، ش ۱۵، سال ۱۳۸۷.
۲۴. گیدنز، آنتونی، **سیاست جامعه و نظریه اجتماعی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، **بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار**، بیروت: مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ق.
۲۶. مسعودی، ابوالحسن علی، **اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب**، ترجمه محمدجواد نجفی، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۳.
۲۷. ملک‌زاده، محمد، **سیره سیاسی معصومان در عصر حاکمیت**، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۵.
۲۸. نای، جوزف، **قدرت نرم**، ترجمه محسن روحانی، مهدی ذوالفقاری، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۷.
۲۹. یعقوبی، احمدبن یعقوب، **تاریخ الیعقوبی**، ج ۲، بیروت: دار صار، بی تا.

## خلاصة المحتويات

تعريب: عبدالكريم برادران كرمانى

المرجعية السياسية والاجتماعية

في نهج أئمة الشيعة عليهم السلام؛ الموضوعية أو الطريقية؟

الدكتورة اعظم بهرامى

### ملخص البحث

كانت واقعة السقيفة بعد رحيل النبي صلى الله عليه وآله، نقطة الانطلاق في تشكيل علاقات جديدة في القدرات السياسية في السياق التقليدى للمجتمع الدينى في تلك الحقبة، حيث تم تجاهل على بن أبى طالب عليه السلام في ذلك الصراع السياسى. ولم يُسجَل بعد ذلك لأئمة الشيعة، حضوراً مباشراً في مجال السلطة السياسية والحكم، سوى الإمام على والإمام الحسن عليهما السلام إبان خلافتهما، والإمام الرضا عليه السلام في ولاية عهده، أو كان حضورهم ضئيلاً. كان للحالة غير المستقرة لدخول الأئمة في عالم السلطة السياسية واعتزالهم لها، العديد من الأسباب، ويمكن الإشارة إلى بعضها كالتعسف والتعامل القمعى للسلطة الحاكمة، ونهج الأئمة في السلطة السياسية والحكومة وتبيينه في الموضوعية والطريقية للحكومة. في غضون ذلك، كان مجال القدرة الاجتماعية مفتوحاً وواسعاً أمامهم. وكانت القدرة الاجتماعية أفضل قناة يمكن أن يستخدمها الأئمة لتبيين الفكر الدينى بشكل صحيح من الناحيتين النظرية والعملية. تحاول هذه الدراسة البحث في نهج الأئمة عليهم السلام واداءهم في ميادين القدرة السياسية والاجتماعية، مع فرضية الموضوعية والطريقية لامتلاك القدرة في نظر الأئمة عليهم السلام. في هذا الصدد، ومن أجل تبيين أفضل للبحث، تم استخدام نظريات علم الاجتماع السياسى والعلوم السياسية، بما في ذلك نظرية بارسونز في السلطة السياسية والاجتماعية، في إطار البحث والتحليل النظرى.

الكلمات المفتاحية: القدرة السياسية، القدرة الاجتماعية، الأئمة عليهم السلام، الموضوعية و الطريقية.